



گفت‌وگو با محسن آزموده روزنامه‌نگار در نمایشگاه کتاب شاهنامه؛ گنجینه ادبی و تاریخی و اسطوره‌شناختی

کدام‌یک از شخصیت‌های شاهنامه ستایش شما را بر می‌انگیزد؟ و به‌خاطر چه کنش و کردار یا طرز فکری؟

رستم. این پهلوان نام‌دار، چنان که در شاهنامه تصویر شده، به رغم ویژگی‌ها و خصال اسطوره‌ای و افسانه‌ای، با زور و بازو و توانایی‌های شگفت‌انگیز و خارق‌العاده‌اش، به لحاظ شخصیتی، انسانی عادی و معمولی، با همه نقاط قوت و ضعف چنین آدمی است. او احساسات و عواطف و خواسته‌های یک انسان معمولی را دارد، دچار خشم و حسد و کینه می‌شود، اهل خوش‌گذرانی و عیش و نوش است، زمانی دل‌رحم و مهربان می‌شود و گاهی اشتباه‌های مهیب می‌کند و گرفتار غرور و خودشیفتگی می‌شود. با این همه رستم وطنش را دوست دارد و برای نجات آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، می‌کوشد انسان خوبی باشد و «نام» نیک برایش بسیار اهمیت دارد و در مقابل ظلم و ستم و دروغ و ناراستی، سر خم نمی‌کند، سعی می‌کند به خویش‌کاری (وظیفه) خود وفادار باشد و در این راه دچار مشکلات و مصائب فراوان می‌شود و خواسته یا ناخواسته و آگاهانه یا ناآگاهانه بزرگ‌ترین تراژدی‌های شاهنامه را رقم می‌زند و دو تن از بزرگترین پهلوانان شاهنامه، پسرش سهراب و پرورده خویش، اسفندیار را به کام مرگ می‌کشاند. رستم در شاهنامه، از مواجهه با سختی‌ها و دشواری‌ها نمی‌هراسد و در طول زمان، به تدریج، آبدیده و پخته می‌شود. در نهایت هم به شکلی دردناک به دست برادرش، شغاد کشته می‌شود، اما پیش از مرگ،

آخرین تیر خود را در کمان می‌گذارد و انتقام خودش را از برادر خیانت‌پیشه و بدکردارش می‌ستاند.

آیا در شاهنامه شخصیتی، رویکردی یا اندیشه‌ای هست که برایتان دافعه‌برانگیز باشد؟

بله. کیکاوس، دومین پادشاه کیانی شاهنامه، به علت شخصیت مذبذب و نابخردش بسیار دافعه‌برانگیز و ناخوشایند است. فردوسی در شاهنامه او را شاهی ضعیف، خودخواه، جاه‌طلب و گرفتار حرص و آز تصویر می‌کند که تصمیم‌هایی غلط و اشتباه می‌گیرد و خودش و ایران و دیگران را به دردسر می‌اندازد. او فریب دیوان را می‌خورد، خودسرانه و به رغم انذار اطرافیان، به مازندران لشکرکشی می‌کند، آگاهانه و از سر تعمد باعث رویارویی رستم و سهراب می‌شود و تعمداً در ارسال نوشدارو برای نجات سهراب تعلل می‌کند، از سر شهوت‌پرستی و فرومایگی فرزندش سیاوخش (سیاوش) را به کشتن می‌دهد و خلاصه سرنمونی بارز و گویا از خودکامه‌ای بی‌خرد در تاریخ ایران است.

آیا هیچ لحظه یا موقعیت داستانی در شاهنامه بوده که بیش از یکبار خواندن باز به متن مراجعه کرده و دوبار یا بیشتر خوانده باشید؟ این کار برای لذت بردن بوده یا کشف چندوچون جاذبه‌ی آن موقعیت خاص؟

بسیار شده که به یک داستان یا یک موقعیت یا ابیاتی خاص بارها مراجعه کرده‌ام و از این جهت، ذکر چند نمونه یا مثال امکان‌پذیر نیست. این مراجعات مکرر، هم برای کسب لذت است، هم به علت فهم بیشتر و دقیق‌تر آن. به عبارت درست‌تر شاهنامه کتابی است که بیشتر بخش‌های آن را باید مکرر خواند، با لحن‌ها و شیوه‌های مختلف، در موقعیت‌های گوناگون، با استفاده از شرح‌ها و آگاهی‌های بیشتر تاریخی، ادبی، فلسفی، سیاسی،

روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ... . شاهنامه با اکثر-اگر نگوئیم همه- آثار ارزنده و گرانسنگ ادبیات فارسی متفاوت است. استاد جلال خالقی مطلق، گردآورنده تصحیحی انتقادی و عالمانه از شاهنامه و شاهنامه‌پژوه بزرگ معاصر، آثار بزرگ ادبیات فارسی را به باغ‌ها یا بوستان‌های زیبا و دل‌انگیز تشبیه کرده‌اند، در حالی که شاهنامه از دید ایشان جنگلی انبوه است که هر بار مراجعه تازه به آن، سویه‌ها و جنبه‌های نویی را فرارویمان می‌گشاید، ضمن آن که با هر خوانش تازه بخش‌های متفاوت آن، به شناخت ژرف‌تر و پیچیده‌تر خودمان هم نایل می‌شویم. بنابراین چنان که نوشتم، شاهنامه را نه یک بار و دو بار، که باید بارها و بارها خواند. در هر بار مطالعه آن، متناسب با حال روحی و روانی ما و میزان درک و شناخت‌مان، جنبه‌هایی نو و شگفت‌انگیز رخ می‌نماید و نکاتی تازه یاد می‌گیریم.

کدام معنا، مضمون و مفهوم در شاهنامه در ذهن شما ماندگار شده؟ آیا در حرفه و زندگی روزمره هم به کارتان آمده است؟

قطعا بیش از یک معنا یا مضمون یا مفهوم از شاهنامه در ذهن و ضمیر من ماندگار شده است. شاهنامه در کنار ارزش‌های ادبی و تاریخی و اسطوره‌شناختی فراوان، نمایشگاهی از فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی بشری است و در داستان‌های پرشور و حماسی آن، مضامینی چون دادخواهی، خردورزی، اخلاقی زیستن موج می‌زند. تردیدی نیست که مواجهه با نحوه بیان بی‌نظیر و هنرمندانه فردوسی بزرگ حتی ناخودآگاه و ناخواسته در ضمیر مخاطب اثر می‌گذارد. شاهنامه به من، ضرورت و اهمیت خردورزی، دادخواهی و مهم‌تر از اینها، «به نام زیستن» را خاطرنشان می‌کند. امیدوارم بتوانیم چنین زندگی کنیم: مرا مرگ باید بدان زندگی/ که سالار باشم کنم بندگی// به نام ار بریزی ز من-گفت-خون/ به از زندگانی به ننگ‌اندرون(شاهنامه فردوسی تصحیح جلال خالقی مطلق، داستان رزم یازده رخ، ابیات ۲۴۵ و ۲۴۷).

هنرمندان جهان، خواه حوزه کارشان هنرهای تجسمی باشد، خواه موسیقی، خواه سینما و خواه انواع هنرهای کلامی، از متون ادبی کلاسیک الهام می‌گیرند، متفکران و اندیشمندان نیز برای تبیین مطالب خودشان از متون ادبی کلاسیک بهره می‌جویند، شما از چه متن‌های ادب کلاسیک فارسی بهره می‌گیرید و دائم به آن رجوع می‌کنید؟ اگر شاهنامه یکی از این متن‌هاست، کدام بخش و کدام وجه و کدام جنبه از آن مورد توجه شما قرار گرفته است؟

برای کار خودم-روزنامه‌نگاری در حوزه اندیشه- ناگزیر و البته از سر عشق و علاقه، به انبوهی از آثار و کتاب‌های قدیمی و جدید در زمینه‌های مختلف علوم انسانی مراجعه و از آنها خوشه‌چینی می‌کنم. آشکارا در این میان کتاب‌های کلاسیک ادبیات فارسی و در راس آنها، آثار فردوسی، خیام، سعدی، مولانا و حافظ جایگاه ویژه‌ای دارند، اگرچه در شناخت و آشنایی با آنها نوآموز و مبتدی هستم و در این زمینه از کتاب‌ها و مقالات اساتید گرانمایه کمک می‌گیرم. بنابراین از شاهنامه فردوسی هم به قدر وسع و توانایی اندکم استفاده می‌کنم. بی‌شک این بهره‌مندی هم به لحاظ محتوایی و درونمایه‌ای است و هم از حیث صوری و ساختاری. اما فراسوی این مراجعه‌ی حرفه‌ای، بیشترین سود و بهره شاهنامه در متن زندگی روزمره رخ می‌دهد. به تعبیر ساده، نفس مطالعه شاهنامه فردوسی، حال من را خوب می‌کند، بیان هنرمندانه و چیره‌دستانه فردوسی، در روایت فراز و نشیب‌های زندگی انسان و سپنجی بودن آن بزرگترین رهاورد آن برای من است. جهان سر بسر چون فسانه‌ست و بس/ نماند بد و نیک بر هیچ کس(شاهنامه فردوسی تصحیح جلال خالقی مطلق، داستان گیومرت، بیت هفتم).